

باسمه تعالی

گزارشی از نشست پژوهشی با موضوع

«تزاحم قواعد حفظ الصحة و حفظ الشعائر و رفع آن در شرایط خاص»

به همت معاونت پژوهش مؤسسه آموزش عالی حوزوی نرجس (س) روز پنج شنبه مورخ ۹۹/۲/۱۸ نشستی با موضوع فوق، توسط استاد ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین «علیرضا بی‌نیاز» به صورت مجازی در سامانه سیما برگزار گردید.

بیانات استاد ارجمند به شرح ذیل است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

سلام عليكم، با آرزوی قبولی طاعات و تبریک پیشاپیش میلاد کریم اهل بیت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و تشکر از مؤسسه آموزش عالی حوزوی نرجس (س) زاهدان بابت برگزاری این نشست های تخصصی و کاربردی متناسب با نیازهای روز. ان شاء الله خداوند توفیق عنایت کند که از این ماه مبارک بهره کافی و وافی را ببریم و جزء روزه داران واقعی باشیم.

در خدمت طالبات گرامی هستیم با موضوع نشست «تزاحم قواعد حفظ الصحة و حفظ الشعائر و رفع آن در شرایط خاص» ان شاء الله بحث را با این تقسیم بندی پی خواهیم گرفت:

مرحله اول، این دو قاعده را بیان خواهیم کرد؛ مفهوم قواعد، ادله و تبیین آن ها تا با این دو قاعده در اسلام آشنا شویم.

در مرحله دوم، وارد تزاحم و تعارض و فرق این دو و مباحث مربوط به تزاحم خواهیم شد. مرحله سوم، چگونه می شود تزاحم بین احکام، ادله و قواعد را برطرف نمود. در مورد رفع تزاحم صحبت خواهیم کرد.

در پایان هم در مورد کیفیت رفع تزاحم دو قاعده «تعظیم شعائر و حفظ الصحة» ان شاء الله به جمع بندی خواهیم رسید.

طبیعتاً بحث ما، بحث طلبگی و در حد سطح ۳ است بحث های عمیق تر در سطح خارج توسط مجتهدین و علماء بزرگوار ارائه خواهد شد. فلذا سطح بحث را هم در یک سطح متوسط و متناسب با سطح ۳ حوزه ارائه خواهیم کرد.

اما در رابطه با این دو قاعده توضیح اجمالی عرض کنم:

یکی از این دو قاعده، «قاعده تعظیم شعائر الهی» است، وجوب تعظیم شعائر الهی. شعائر، جمع «شعیر» باشد یا جمع «شعار» باشد به معنای «علامت و نشانه و لباس و علامت‌های خاصی که وجود دارد می باشد؛ کلمه شعائر ۴ بار در قرآن ذکر شده و هر چند آنچه در قرآن ذکر شده در رابطه با مراسم و مناسک حج است و به معنای مناسک، به معنای قربانی، به معنای صفا و مرو و تعبیری از این قبیل در قرآن استفاده شده است و لکن به صورت عام، شعائر الهی به معنای «هر چیزی که علامت و نشانه‌ای باشد به سوی خدا، هر چیزی که انسان را به یاد خدا و به عبادت خدا سوق دهد». در رابطه با وجوب تعظیم شعائر از آیه «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» استفاده شود، اکثر علماء این برداشت و استفاده را دارند اگر چه بعضی از علماء مانند مرحوم نراقی ایراداتی هم دارند که از این آیه نمی توان وجوب را استفاده کرد ولی در این حال لزوم تکریم شعائر را از روایات و حکم عقل می پذیرند. اجماع و اتفاق فقهاء و علماء بر این است که «تعظیم شعائر الهی در اسلام واجب است». تعظیم شعائر الهی؛ یعنی احترام گذاشتن و محترم داشتن چیزی که در اسلام دارای حرمت، احترام و ارزش است.

دو قاعده مرتبط با هم داریم: یکی حفظ شعائر و دیگری حرمت اهانت به مقدسات است؛ طرف مثبت، بزرگداشت شعائر و در طرف مقابل، حرمت اهانت به مقدسات می باشد. در واقع این دو قاعده، دو طرف یک مفهوم هستند؛ جنبه اثباتی و سلبی بحث است؛ تعظیم شعائر در اکثر کتب فقهی و اصولی به صورت مجزا مورد بحث و بررسی قرار نگرفته ولی این دو قاعده بر اساس مجموعه ادله متقن عقلایی، قرآنی و روایی نزد فقهاء مسلم است. پس یکی از قواعد قاعده تعظیم شعائر الهی است که سوی دیگرش حرمت اهانت به مقدسات و ارزش‌های دینی و اسلامی است. برای اثبات این مطلب ادله فراوانی وجود دارد یک دلیل فطری و مبانی عقلاء بر قبح توهین به مقدسات که یک دلیل عقلی است و حضرت آیت الله بجنوردی در کتاب قواعد فقهیه این قاعده را به صورت مفصل توضیح داده‌اند، اگر بزرگوارانی که علاقمند باشند به این دلیل مراجعه کنند می توانند از این کتاب استفاده کنند.

چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیر مستقیم، علماء تعظیم شعائر الهی را واجب و اهانت به مقدسات را حرام می‌دانند.

اجماع علماء دلیل دیگری است، آیات قرآنی که عرض کردم که چهار آیه شعائر را مطرح کرده اند و شاید در مجموع شش آیه در مورد تعظیم شعائر و حرمت اهانت به مقدسات را مطرح نمودند.

در روایات هم ما روایات متعددی برای اثبات این قاعده داریم که به جهت کمبود وقت، به اشاره اکتفا می‌کنم. اما نکته ای را که می‌خواهم عرض کنم ملاک ما برای تشخیص مقدسات و شعائر چیست؟ یعنی وقتی می‌گوییم شعائر واجب است به دلیل عقلی، اجماع آیات و روایات، این که چه چیزی شعائر الهی حساب می‌شود و چه چیزی مقدسات حساب می‌شود، ملاک آن چیست؟ ملاک هایی مطرح نموده اند که من اینجا سه ملاک را بیان می‌کنم:

ملاک اول هر آنچه که انسان را با خدا مرتبط کند و انسان را به یاد خدا بیندازد، این می‌شود مقدسات و این می‌شود شعائر و لذا هر چه ارتباط با خدا و به یاد خدا انداختنش قوی تر باشد، مقدس تر و حرمتش بیشتر خواهد بود.

ملاک دوم آن چه که در نص آیات و روایات در دین به آن تصریح و اشاره شده، موارد متعددی مثل: صفا و مروه، بیت الله و مکه، مثل قربانی، مناسک حج و خیلی از موارد دیگری که مطرح شده است.

ملاک سوم آن چه که در عرف متشرعه مقدس و محترم شمرده شده است. آیات و روایات دلالت دارد بر اینکه چیزهای ارزشمند و مقدسات در اسلام، باید حرمت داشته باشد و محترم شمرده شود. کعبه، قرآن مسجد الحرام، مسجد النبی، مساجد، اماکن مقدسه، قبور اهل بیت علیهم السلام و صفحات مصحف و قرآن کریم و مواردی از این دست. فلذا هر چیزی که در اسلام حرمت و تقدس دارد، منزلت و رتبه دارد، احترامش واجب و اهانت و اسائه به آن حرام است. این در واقع قاعده تعظیم شعائر است.

در رابطه با اینکه آیا خود تعظیم شعائر مستقیماً واجب است یا اینکه نه اگر تعظیم شعائر و مقدسات نشود موجب اهانت به مقدسات می‌شود؟ بعضی از علماء استفاده کرده‌اند تعظیم شعائر اصالتاً واجب نیست، مستحب است، ولی بالعرض واجب شرعی می‌شود..... ازجمله ادله آیه ۲ سوره مائده است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ».

احلال یعنی حلال شمردن، منظور این است چیزی که مجاز نیست شما آن را مُجاز بشمارید. به معنای بی‌مبالاتی و بی‌احترامی به چیزی باشد. وقتی نهی می‌کند و می‌فرماید: «لَا تَحْلُوا» نهی، ظهور در تحریم دارد و لذا چون اهانت به مقدسات حرام است و اگر تعظیم شعائر نکنید باعث اهانت به شعائر می‌شود و براساس آیه قرآن، اهانت به شعائر حرام است، پس تعظیم شعائر واجب می‌شود.

پس اصالتاً بعضی از علما می‌فرمایند: «عظیم شعائر مستحب است» ولی به خاطر اینکه بالعرض باعث بی‌احترامی به مقدسات می‌شود و بی‌احترامی حرام است، فلذا تعظیم شعائر واجب شرعی بالعرض خواهد بود. در رابطه با شعائر و مصادیق ارزش‌های اسلامی نگاه‌های مختلفی است؛ یک نگاه معتدل است که خدمت شما عرض کردیم.

بعضی نگاه افراطی دارند و هر چیزی که در اسلام هست را با یک نگاه افراطی، شعائر می‌دانند.

در مقابل یک نگاه تفریطی است که می گویند، اماکن خاص مثل کعبه، مدینه، بیت المقدس و زمان‌های خاص مثل این ماه رمضان، اینها شعائر هستند. هم نگاه افراطی و هم نگاه تفریطی، غیر صحیح است. در واقع آن چه مهم است، نگاه معتدل است. در استدلال علما وقتی می گویند چرا تعظیم شعائر واجب است می فرمایند: **فان فيه هتكا الشريعة و استخفافا لحرمتها**؛ چون اگر تعظیم شعائر نشود هتک حرمت دین و استخفاف دین و شریعت می شود. فلذا از این باب تعظیم شعائر واجب است.

یک قاعده، قاعده تعظیم شعائر است. آن چیزهایی که در اسلام جزء شعائر الهی و علامت ارتباط با خدا و نزدیکی به خدا و ذکر خدا و عبادت خداست. آن ها باید در اسلام محترم شمرده شوند و ارزش قائل شویم. این یک قاعده بود. در کنار این قاعده، قاعده دوم داریم که «حفظ الصحه» است. مقداری این قاعده دوم را توضیح عرض کنم.

حفظ جان از جمله اموری است که در همه ادیان آسمانی بر آن تاکید شده، مطابق ارزش های انسانی و بشری است و هدف از اوامر الهی و احکام شرعی یک سری مصالحی است که شارع مقدس به نفع جامعه بشری آن احکام، اوامر و نواهی را ارائه فرموده اند. خداوند نیازی به عبادت ما ندارد. این احکام شرعی به خاطر مصلحتی است که برای خودمان و جامعه بشری دارد؛ از جمله احکام حفظ النفس، حفظ الصحه و در واقع حفاظت بر جان و سلامتی نفس.

یک اصله الصحه داریم یک حفظ الصحه. این دو با هم فرق دارند، اگر وقتی طالبات گرامی این دو را شنیدند اشتباه نکنند. اصله الصحه یک قاعده فقهی است برای معاملات و عبادات به کار می رود. بیشتر جنبه این را دارد که عمل انسان مومن و مسلمان را حمل بر صحت کنیم. یعنی در موردی که اطمینان نداریم چیزی، امری، کاری فاسد و باطل است یا صحیح، ما حکم بر صحت کنیم. پس اصالت الصحه یعنی حکم بر صحت عمل مومن در جایی که به صحت آن تردید داریم. هر کجا که تردید داریم اصل صحت است؛ یعنی این عمل صحیح است و ادله مختلفی دارد مانند «اجتنبوا کثیراً من الظن». این دلیل بر اصالت الصحه و آیات دیگری که داریم و یا روایاتی که می فرماید: کار برادر مومن را حمل بر صحت کن. «کذب سمعک و بصرک و صدق أخاک»

اگر چیزی با چشم خود دیدی، با گوش خود شنیدی، اما اگر برادر مؤمنت گفت من این را نگفته‌ام، شما گوش و چشم خود را تکذیب کن، اما برادر مؤمن خود را تصدیق کن.

و روایاتی از این قبیل و اجماع فقها و سیره متشرعه و مسلمانان در طول تاریخ و ادله عقلی هم بر اصالت الصحه دلالت دارد؛ بحث امروز ما در مورد اصالت الصحه نیست، بحث ما در مورد «حفظ الصحه» است که در بعضی از کتب از «تدبیر الصحه» هم تعبیر کرده اند. این مربوط به مباحث طبی، بهداشتی و سلامت انسان است.

حفظ الصّحه؛ یعنی عمل به دستورات ضروری که در حفظ و سلامتی و تندرستی انسان نیاز و لازم می باشد. البته با توسعه معنا حفظ الصّحه را به معنای پیشگیری هم تعبیر می کنند. فلذا این حفظ الصّحه که نتیجه آن حفظ النفس است، حفظ جان انسان، جلوگیری از به خطر افتادن جان و نفس انسان است که این ادله‌ی مختلفی دارد؛ «فقد کرّمنا بنی آدم» انسان کرامت و ارزش دارد. «فضلنا علی کثیر» انسان را بر همه موجودات دیگر فضیلت و برتری داده است خداوند تبارک و تعالی، فلذا حفظ النفس واجب است. حال چه حفظ النفس فردی باشد؛ جان خودش، جان یک شخص و یا حفظ النفس جمعی باشد، هر دو واجب است. فلذا انسان باید بر اساس دستورات دینی، واجب است که از خودش و جان و سلامتی اش محافظت کند. حالا این حفظ نفس، گاهی به این صورت است که خودش و دیگران را محافظت کند، پیشگیری کند، مسایل بهداشتی را رعایت کند، جان و حفظ شود و یا اینکه از تلف و نابودی جلوگیری کند. این هر دو صورت در واقع جزء مصادیق حفظ النفس هستند. آیات و روایات مختلفی داریم: «و لا تقتلوا النفس التي حرّم الله» شما حق ندارید یک نفس محترم، یک مومن، یک انسان را به قتل برسانید. حفظ النفس واجب است و یا «لا تقتلوا أولادکم» نمی توانید فرزندان را به قتل برسانید و آیات مختلف دیگر که در اینجا ذکر کرده اند، با یک نگاه اجمالی به آیات و روایات شما می توانید ادله زیادی را پیگیری کنید. فلذا قصاص واجب شده چون که حفظ نفس واجب است و حق کشتن کسی را ندارید. اگر کس دیگری را کشتی، باید مجازات شوی. کسی که مرتکب قتل شود، باید قصاص شود، فلذا «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقَصَاصُ» قصاص واجب است. انتحار و خودکشی در اسلام حرام است، پس حفظ النفس و حفظ الصّحه یا تدبیر الصّحه از ضروریات شریعت است. و مقدمات حفظ النفس که از جمله حفظ الصّحه باشد، به عنوان مقدمه واجب، واجب خواهد بود که در روش های احتیاطی در اسلام و در ابواب مختلف فقه رایج بوده و هست. بعضا به صورت قاعده هم در آمده است و مورد توجه فقها قرار گرفته، یکی از احتیاطات واجب، حفظ الصّحه است که در احکام شرعی هر چه که موجب شود خطر جانی یا مالی یا به عرض و آبروی انسان مومن، متوجه شود، آن را باید ترک کرد. فلذا ما می بینیم که در اسلام می گویند: «النّظافه من الایمان» نظافت که مایه سلامتی انسان بوده و به حفظ النفس کمک می کند، جزء نشانه های ایمان است. اگر کسی نظافت را رعایت نکند این فرد، علائم ایمان را ندارد، چون سلامت و نفسش به خطر می افتد. پس احتیاط و رعایت نکات بهداشتی هم از نظر عقلی و هم از نظر شرعی واجب است. فلذا ما وظیفه داریم نکات بهداشتی را رعایت کرده و مواظب سلامتی خود باشیم و اگر کسی در حفظ سلامت و بهداشت، کم کاری و اهمال کند این گناه کرده و مرتکب گناه شده، پس حفظ الصّحه با توجه به تعالیم دینی و روایات هم از باب احتیاط واجب است و هم از باب اینکه مقدمه ای برای واجب است، واجب می باشد.

ما دو قاعده داریم؛ قاعده تعظیم شعائر الهی است؛ مثل نماز جماعت، نماز جمعه، عبادات جمعی. اینها جزء علامت های ذکر و یاد خداست. و یک طرف دیگر، قاعده ای داریم به عنوان حفظ الصحه و حفظ النفس که بر اساس آن، حفظ سلامت و حفظ جان، واجب است.

حال این دو قاعده برای انسان مکلف لازم است که انجام دهد، اما اگر انسان بتواند فقط یکی را انجام دهد، یعنی در شرایط خاصی قرار بگیرد، مثل شرایطی که ما الان در زمان شیوع بیماری کرونا هستیم. از یک طرف شعائر الهی باید تعظیم بشود، ارزش و احترام آن حفظ شود، نماز جمعه و نماز جماعات برگزار شود، از طرفی دیگر، اگر برگزار شود، خطر است برای شخص انسان یا برای مردم و جمع بشریت دارد. این دو با هم تراحم پیدا کرده اند، ما در یک چنین موقعیتی چکار باید کنیم؟

این اولین مرحله بحث ما تمام شد. وارد مرحله دوم می شویم. برای اینکه تراحم را حل کنیم، اول باید در مورد تراحم بحث علمی داشته باشیم، که طالبات محترمه مفهوم تراحم را متوجه بشوند و اینکه چطور می شود خود تراحم را از لحاظ فقهی و عملی برطرف کرد تا این دو قاعده را بتوانیم بر همان اساس ان شاء الله حل کرده و تراحم را از بین ببریم.

معنای تراحم؛ یعنی اینکه دو حکمی که برای مکلف فعلیت یافته است و قاعدتا وظیفه اش است که باید انجام بدهد، اما در مقام عمل، مکلف توانایی عمل و امتثال را ندارد، این را می گویند «تراحم»؛ یعنی عدم امکان اجرای دو حکم توسط مکلف در مقام امتثال. البته یک تراحم داریم و یک تعارض. فرق بین تعارض و تراحم؛ تراحم در واقع به معنای «ناسازگاری دو حکم و جمع نشدن دو حکم به خاطر عدم توانایی مکلف در مقام امتثال» است. اما تعارض مربوط به «عدم امکان جمع بین دو حکم است در مقام جعل و تشریع»؛ یعنی مثلا دو روایت در رابطه با یک حکم یا دو حکم بحث می کنند، این دو روایت با هم سازگاری ندارند، مخالف هم هستند، ضد هم هستند به این تعارض می گویند. پس تعارض و تراحم هر دو در «عدم امکان امتثال دو حکم» مشترک هستند. اما در تراحم مشکل به اجرا و امتثال بر می گردد و قدرت مکلف. اما در تعارض به دلیل مشکل بر می گردد. در تعارض ناسازگاری در مقام قانون گذاری است نمی تواند این قانون را جعل و تشریع کرد، نمی توان این قانون را گذاشت. اما در تراحم قانون مشکل ندارد، در مقام قانون گذاری هر دو حکم صحیح است، در مقام عمل و اجرای قانون امکان پذیر نیست، نمی توان جمع کرد. فلذا تراحم در جایی است که دو حکم الزام آور برای مکلف به فعلیت رسیده باشد، اما امکان انجام هر دو برای مکلف نیست، این را تراحم می گویند. مثل این بحثی که ما داریم. از یک طرف داریم تعظیم شعائر الهی، انجام حج، عبادات جمعی، نماز جمعه، نماز جماعت. اینها تعظیم شعائر الهی است و اگر ترک بشود باعث بی احترامی به ارزش های اسلامی می شود، فلذا واجب است باید این کارها انجام شود. از طرفی اگر بخواهیم این کارها را انجام بدهیم به سلامتی ضرر می زند. به جان انسان و مردم ضربه و ضرر می زند. خوب حفظ جان واجب است و ما نمی توانیم هر دو را انجام بدهیم یا باید اعمال را انجام بدهیم

و جان مردم در خطر بیفتد یا باید جان مردم را حفظ کنیم و این اعمال را ترک کنیم. این در واقع جای تراحم است.

نکته ای که هست اقسام تراحم مختلف است، یک وقتی تراحم بین دو واجب است مثل همین بحث امروز ما. دو واجب داریم که با هم تراحم دارند، نمی شود در مقام عمل بین آن ها جمع کرد، هر دو واجب است حفظ نفس و تعظیم شعائر الهی. اما گاهی تراحم بین دو حرام است، دو کار حرام است که شما این دو کار حرام را باید ترک کنید که فقط یکی را می توانی ترک کنی، اینجا هم با هم سازگار نیست. یا یک واجب و حرام است؛ یعنی اگر بخواهی آن واجب را انجام بدهی مرتکب حرام می شوی و اگر بخواهی حرام را ترک کنی واجبی را از دست می دهی. تراحم اقسام مختلفی دارد که بحث در اینجا بین دو واجبی است که باید به نحوی میان آنها رفع تراحم شود.

حال اگر در جایی بین دو حکم یا دو قاعده تراحم پیش آمد ما نمی توانیم که بلامتکلیف باشیم و بگوییم حالا که نمی توانیم هر دو را انجام بدهیم، کلا رها کرده و دنبال کارمان برویم. حالا چه باید کرد؟ تکلیف شرعی چیست؟ تکلیف شرعی ما این است که این تراحم را برطرف کنیم.

سوال: اگر دو حکم یا دو عمل یا دو قاعده با هم تراحم پیدا کنند ما باید چکار کنیم؟

جواب: اگر این دو کار، هر دو در یک سطح و در یک حد هستند، دو عملی اند که هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد، در یک شأن و مرتبه و در یک سطح هستند، اگر این دو هیچ ترجیحی نداشته باشند، وظیفه مکلف تأخیر است، زیرا هر دو را نمی تواند انجام بدهد.

پس اگر در مورد بحث خودمان اگر این حفظ نفس و تعظیم شعائر الهی هر دو در یک سطح باشند، هیچ گونه ترجیحی بر دیگری نداشته باشد، مکلف یکی از آن دو را انجام می دهد. دوست دارد مواظب جان سلامتی خود باشد. دوست دارد در واقع اعمال جمعی خود را انجام دهد. این برای موقعی است که دو عمل در یک حد باشند و هیچ ترجیحی نداشته باشند. اما اگر یکی بر دیگری ترجیح داشته باشد، آن جا اگر یکی بر دیگری ترجیح داشته باشد، یکی بر دیگری مقدم باشد، ارزش و شأن آن بیشتر باشد، اینجا باید آن که ترجیح دارد مقدم بشود بر آن که ترجیح ندارد.

سوال: چه مواردی مرجحات احکام در مقام عمل است. برای مرجحات احکام معمولاً ۴ یا ۵ مرجح را ذکر می کنند. من به جهت کمبود وقت فقط اشاره می کنم اگر طالبات محترم علاقمند باشند، می توانند برای بحث مفصل تر آن به کتب فقهی و اصولی مراجعه کنند.

اگر دو حکم داریم یکی بدل دارد، یکی بدل ندارد، آن که بدل ندارد، مرجح دارد؛ مثلاً به شما می گویند دو واجب را باید انجام بدهید، شما فقط یکی را می توانید انجام بدهید. اما این دو واجب یکی واجب تعیینی است که فقط باید همان انجام شود و دیگری واجب تأخیری است که می توان آن را انجام بدهی و می توانی یک چیز دیگری را. معلوم است واجب تعیینی بر واجب تأخیری ترجیح دارد، چون تأخیری

بدل دارد، اگر انجام ندادی می توانی به جای آن بدلت را انجام بدهی، فلذا ترجیح دارد واجب تعیینی را انجام بدهی و آن که بدل دارد بگذاری برای بعد.

ترجیح دیگر؛ ترجیح حکم منجز و قطعی است بر حکم مشروط، چون بعضی از احکام مثلاً مثل «من استطاع الیه» بر کسی که استطاعت دارد، حج واجب است، اما اگر به کسی بده کاری داشته باشد، اداء دین مشروط بر قدرت نیست. این همیشه واجب است، قدرت هم ندارید باید بروی و به هر طریقی که شده قدرتی را کسب کنی واجب است دین مردم را بدهی، شما قدرت داشته باشی یا نداشته باشی، دین برداشته نمی شود. اما حج اگر مستطیع نباشی حج واجب نیست و ساقط می شود، فلذا حکم قطعی و منجز مقدم می شود و ترجیح دارد بر حکم مشروط به قدرت آن چه که مشروط به قدرت است الان شما قدرت نداری نمی توانی هر دو را انجام بدهی. آن حکم مشروط را کنار می گذاری و آن حکم مطلق و منجز را انجام می دهی.

ترجیح سوم؛ این ترجیح برای بحث ما بیشتر مفید می باشد و آن عبارت است از؛ «ترجیح اهم بر مهم»؛ یعنی شما دو حکم دارید و هر حکم بر شما واجب است اما یکی مهم تر و دیگری مهم است. حال چه باید کرد؟ یکی بیشتر نمی توانیم انجام بدهیم. اینجا می گویند آن که مهمتر است باید انجام بدهی و آن که مهم است را ترک کنی. فلذا این ترجیح اهم بر مهم است. مثلاً شما دو واجب دارید یک، جان خود را حفظ کنید. در واجب دوم، اموال خود را حفظ کنی خانه خود را حفظ کنی. حالا شما فقط می توانی جان خود را بگیری و حفظ کنی مثلاً از سیل، فرار کنی یا اینکه جان خود را به خطر بیندازی و بروی اموال خود را جمع کنی. باید چه کنی؟ کدام مهمتر است؟ «جان» اینجا ترجیح اهم بر مهم است. آن جایی که در واقع مهمتر است شما باید مهمتر را داشته باشی حال ان شاء الله جلوتر به بحث هم خواهیم رسید یک جا اصل دین در خطر است شما باید جان خود را به خطر بیندازی برای اصل دین یا اینکه حفظ جان بکنی خود را نجات بدهی. کدام مهمتر است؟ اصل دین، وقتی که اصل دین نباشد جان چه ارزشی دارد؟! فلذا اینجا اصل دین که مهمتر باشد باید عمل شود، اما نسبت به جان، جان خود را فدای چیز مهمتر؛ یعنی اصل دین کنیم، ایثار و گذشت و جهاد در این مواقع مطرح می شود.

و یک مرجع دیگر که مطرح می کنند که من به اشاره بگذرم (و آن ترجیح اهم بر مهم را امروز بیشتر کار داریم). ترجیح حکمی که ظرف امتثال آن مقدم است. ببینید شما دو واجب دارید هر دو بر شما واجب شد؛ مثلاً نذر کردید که فردا و پس فردا را روزه بگیرید. ماه رمضان هم نیست، غیر ماه مبارک رمضان است. شما نذر کردید روزه بگیرید اما برای شما مشکلی پیش آمد، یقین کردی بیشتر از یک روز نمی توانی روزه بگیری. خب چه می کنید؟ در حالت طبیعی می توانی یک روز را روزه بگیری فردا یا پس فردا. اما نه می گویند شما فردا توان روزه گرفتن داری، واجب است روزه بگیری. اما پس فردا دیگر نمی توانی بگیری. آنکه ظرف امتثالش مقدم است، زمانش زودتر است، را انجام می دهی، بعد زمان دیرتر را

ترک می کنی. موارد مختلفی هست در این بحثی که من ذکر می کنم مرحوم مظفر (ره) در کتاب اصول فقه خود چند اولویت را مطرح می کند؛ مثل اولویت وجود حفظ اساس اسلام بر دیگر واجبات، حتی جان و مال؛ یعنی شما اساس اسلام در خطر بیفتد جان و مال خود را فدا می کنی. جان و مال خود را کنار می گذاری و اما اصل اسلام و دین حفظ می شود یا اولویت حق الناس بر حق الله. اگر شما دو حق بر گردن دارید، واجب است ادا کنی، یکی حق الله و دیگری حق الناس. می گویند حق الناس بر حق الله مقدم است. اولویت و ترجیح دارد یا حفظ جان و ناموس بر حفظ مال مقدم است. یا جایی که شما بین دو حکم قرار می گیرد دروغ مصلح آمیز و راست فتنه انگیز، چکار باید کرد؟ در حالت عادی، فتنه حرام است، دروغ حرام است اما اینجا شما ماندی یکی از این دو را باید انجام بدهی کدام را مقدم کنی؟ می گویند دروغ مصلحت آمیز بر راست فتنه انگیز مقدم است، اولویت دارد، فلذا در مجموع آنچه در رفع نزاع است، این است که اگر دو چیز با هم نزاع کردند و همزمان قابل انجام نبود، اما انجام هر دو واجب است ولی نمی توانیم هر دو را انجام دهیم. سوال این است: آنکه ترجیح دارد کدام است؟

موارد مختلف ترجیح را خدمت شما عرض کردیم؛ از جمله آنچه ملاکش اهم است بر آنچه که ملاکش مهم است مقدم می شود اینجا مباحثی است که حکمت احکام یا فلسفه احکام یا مقاصد الشریعه آن را مورد بحث قرار می دهند، می گویند آنچه که حکمتش معلوم باشد مقدم می شود بر آنچه که حکمتش معلوم نباشد. ما دو واجب داریم یکی را می دانیم برای چیست، حکمتش را می دانیم و مشخص و اهم است اما یکی دیگر را نمی دانیم می گویند آن که حکمتش مشخص است، مقدم می شود بر آن دیگری که حکمتش را نمی دانی به خاطر تعبد است یا چیز دیگر.

حال در رفع نزاع بین احکام ما باید اهم را بر مهم مقدم کنیم. بهتر را بر خوب مقدم کنیم. آنچه را ترجیح دارد بر غیر مرجح مقدم کنیم. ملاک ما در تشخیص اهم و مهم چیست؟ از کجا بفهمیم که این مهمتر است و این مهم، که مهمتر را انجام بدهیم؟

یک: تصریح در خود ادله، مثلاً ما در یک کاری قرار گرفته ایم یکی فتنه و یکی قتل، هر دو حرام است و باید ترک کنیم اما اینجا یکی مهمتر است باید در واقع مهمتر را انتخاب نمود، آیه می فرماید: «الفتنه أشد من القتل» فتنه مهم تر است، مشکلات فتنه از قتل بیشتر است، اگر مجبور شدید یکی را انجام دهید، قتل است زیرا فتنه بدتر از قتل است لذا خود ادله تصریح دارند.

«بنی السلام علی الخمس» وقتی امام باقر علیه السلام پنج مورد ارکان اسلام را نام می برند، می فرمایند «لم یناد بشیء کما نودی بالولایه»؛ یعنی در این موارد خواستید یکی را مقدم کنید مجبور بودید یکی را بر

دیگری مقدم کنید، ولایت بر بقیه مقدم است چون اگر ولایت نباشد دیگر نماز روزه و حجی نخواهد بود. پس اهم را چطور می شناسیم آنجا که خود دلیل و ادله آیات و روایات، تصریح کرده اند آنجا اهم و مهم معلوم می شود، ما اهم را انتخاب می کنیم و مهم را می گذاریم کنار.

راه دیگر تشخیص اهم و مهم چیست؟ می گویند وقتی کاری است که چند حق دارد، تعدد حق و حقوق دارد، و کار دیگری یک حقی است شما اینکار را انجام دهید یک حق را بر آورده کرده اید و آن کار را انجام دهید چند حق را بر آورده کرده اید. خب کدام را باید مقدم کرد؟ آن کاری را که چند حق دارد، آن مهمتر است مثلاً غیبت اهم از دروغ است، زیرا غیبت هم حق الله دارد و هم حق الناس، اما دروغ حق الله است، درست است؟

شما باید کدام را مقدم کنید اگر تراحم بود، غیبت اهم از دروغ است لذا باید غیبت را ترک کنید چرا که غیبت دو حق دارد. پس جایی که تعدد حق باشد مهمتر است از جایی که یک حق باشد این ملاک دوم بود.

اما ملاک سوم: تأکید شارع بر امری نسبت به امر دیگر. مثلاً خداوند فرموده اند، ترک حج حرام است نباید انجام شود. از طرف دیگر فرمودند، ترک صله رحم نکنید، ترک صله رحم، حرام است، این را هم انجام ندهید. حالا اگر انسان فقط می تواند یکی از این دو را ترک کند نه هر دو را، کدام را ترک کند؟ می گوئیم شارع؛ خداوند تبارک و تعالی کدام را بیشتر تأکید کرده است. خداوند فرموده است: «إِنْ تَارَكَ الْحَجَّ كَافِرٌ» ترک حج مثل کفر است. پس معلوم است علی رغم اینکه صله رحم خیلی مهم است، اما تأکید شارع بر انجام حج بیشتر از تأکید شارع بر انجام صله رحم است. پس ما باید حج را انجام بدهیم حالا اگر صله رحم ترک شده، چاره‌ای نیست از باب اینکه تنها می توان یکی را انجام داد.

ملاک چهارم که خیلی کمک می کند، سیره عقلاء و متشرعه است. کدام مهمتر است؟ می گوئیم ببینید عقلاء و متشرعه کدام را مهمتر می دانند. آنکه عقلاً و متشرعه مهمتر می دانند آن بر بقیه مقدم می شود. مثلاً شما حجی بر ذمه دارید، حج بر شما واجب شده باید بروی حج و یک نذری هم کردی که عبادتی را انجام بدهی، مثلاً ده روز، روزه بگیری در ایام ماه ذی الحجه. اگر شما بروی حج نمی توانید روزه بگیری اگر هم بخواهید روزه بگیرید، نمی توانید به حج بروید. این دو اگر با هم نساخت چکار باید کرد؟ ببینید عقلاً و مردم متشرعه حج را مقدم بر نذر می دانند. حج اهم است و شما باید حج را انجام بدهید. یا مثلاً مادر

بارداری مریض شد و مواجه با خطری شد یا باید بچه را زنده نگه داشت یا مادر را. متشرعه، عرف و عقل چی می گویند؟ بنای عقلاء خود یک ملاک در اهمیت احکام است. البته مکلف در موضوعات بدیهی و در مسایلی که مربوط به خودش است و تشخیص با خود اوست، مرجع تعیین اولویت خود مکلف است، اما در تشخیص اهم و مهم باید به مجتهد و یا به اهل فن مراجعه کند تا اهم و مهم مشخص شود. فلذا به رساله عملیه نگاه می کنند که در این مورد چکار بکنند. مجتهد می گوید این بر آن مقدم است.

تا اینجا ما دو قاعده را متوجه شدیم که چیست و این دو قاعده در شرایط خاصی با هم تزامم پیدا می کنند، مثل وضعیت فعلی در مورد شیوع بیماری کرونا. در تزامم هم فهمیدیم که راه حل رفع تزامم چیست؟ ما الان می خواهیم به این سمت بیاییم که ببینیم برای حفظ شعائر و حفظ الصحه کدام را مقدم کنیم؟ پس ما در دوگانه هایی قرار داریم که قادر به انجام هر دو نیستیم مجبوریم یکی از آن دو را انجام دهیم و یکی را ترک کنیم. در اصول فقه این دو گانه ها را تزامم می گویند و باید برای رفع این تزامم ها باید دید کدام اهم است و کدام مهم.

حال در این بحث، حفظ النفس و حفظ الصحه مهم است و یا تعظیم شعائر الهی؟ کدام مهم است؟

هر دو واجب و لازم است ولی اگر بخواهیم یکی را انجام دهیم دیگری ساقط است، چون «لا یکلف الله نفسا علی ما وسعها» شما یکی بیشتر نمی توانید انجام دهید. خدا هم یکی بیشتر نمی خواهد. کدام یک؟ هیچ کدام فرقی ندارد. هر کدام را که خواستی انجام بده، کافی است. اما یکی بر دیگری ترجیح داشته باشد آن مرجح و آن که ترجیح دارد را باید انجام بدهی. فلذا در اینجا برای نتیجه گیری برای رفع این تزامم ما از بحث حکمت و فلسفه حکم و مقاصد الشریعه کمک می گیریم. در مقاصد اصلی شریعت، یک ترتیبی را ذکر کرده اند. یک حفظ دین؛ یعنی در جاهایی که شما مجبور شدی میان چند کار، یکی را انجام بدهی، اگر دین در خطر باشد وجوب اول، اولویت اول، حفظ دین است. دوم؛ حفظ نفس. سوم؛ حفظ عقل. چهارم؛ حفظ نسل و عرض. پنجم؛ حفظ مال. البته بعضی از علماء مانند شهید اول، عقل، نسب و مال را همه جا سوم و چهارم قرار می دهند. اما در اینکه حفظ دین اول باشد و حفظ نفس دوم یا بالعکس، اینجا فرق می گذارد، فلذا در این ترتیب گاهی فرقی هم هست. البته من فکر می کنم این مشکلی را ایجاد نمی کند. چرا؟ ببینید دین مراتبی دارد، گاهی شما قصد حفظ اساس دین و اصل دین را دارید، در آنجا جان هم در مقابل دین چیزی نیست، فلذا حفظ دین، مقدم بر همه چیز حتی جان است. اما گاهی اصل دین در خطر نیست،

برخی از احکام دین را نمی‌توانید انجام دهید، اگر بخواهید انجام دهید باعث قتل شما می‌شود، در این شرایط ما در احکام شرعی، حکم به تقیه داریم. تقیه یعنی چه؟ یکسری از احکام دین را مخفیانه انجام دادن و در ظاهر انجام ندادن است، چرا؟ چون جان در خطر است. پس اگر منظور از دین مرتبه بالای اساس دین باشد آن جا دین بر همه چیز مقدم است حتی اگر شده جان و مال هم فدای دین. اما در مرتبه پایین تری از دین، مانند وجوب تقیه در عبادات که عبادات به شکل دیگری انجام دهید. آیا جان را به خطر بیندازی یا عبادات را به شکل دیگری انجام دهی؟ می‌گویند، عبادات را به شکل دیگری انجام بده، این اصل دین نیست. لذا این ترتیب، ترتیب درستی است. علماء اهل سنت هم این را مطرح می‌کنند و بعضا در علماء شیعه هم که ترتیب بین مقاصد اسلام، ترتیب فی الجملة است که توضیح آن گذشت.

در باب ۲۰ وسائل الشیعه، کتاب الاحتضار درباره جواز فرار از مکانی که طاعون دارد، حدود ۵ حدیث آمده است. در جایی که طاعون آمده مردم می‌توانند از آن جا فرار کنند و جان خود را حفظ کند، مگر جایی که بودن و اقامت، واجب باشد. مثلاً جایی که اگر فرار کنید دشمن بر سرزمین اسلامی مسلط می‌شود. برای یک مسئله مهم، شما باید بمانید. پس اهم؛ یعنی امری که دارای مصلحت بیشتر است، فلذا اهم بر مهم مقدم می‌شود.

در باب تقدیم اهم بر مهم عند التزاحم، هم آیات قرآن داریم، مانند «جواز اکل میت» وقتی جان انسان در خطر باشد. اکل میت حرام است، اما اگر هیچ چیزی نداشته باشی و اگر میت را نخوری، خواهی مُرد، به قدر ضرورت که جانت را نجات بدهی آن جا مُجاز می‌شود. فلذا در اسلام بن بست نداریم. وقتی اضطرار بیاید حرام‌ها به اندازه ضرورت مُجاز می‌شود.

روایات و سیره معصومین علیهم السلام دلیل بر این مسئله هستند که موارد متعددی داریم؛ مثلاً حضرت علی علیه السلام در برهه‌ای از زمان بر اسب‌ها، زکات بستند. در حالیکه در حالت طبیعی اسب‌ها زکات ندارند. چرا که اهمیت حفظ حکومت بیشتر از این مواردی است که حکم شرعی دارد. فلذا حکم عقل، اجماع علماء، قرآن و روایات دلیل است بر اینکه، وقت تزاحم اگر یکی بر دیگری مهمتر بوده شما وظیفه دارید مهمتر را انجام بدهید و آن که اهمیت کمتری دارد کنار بگذارید. قاعده تزاحم اهم بر مهم در واقع یک حکم فقهی ثانویه است، چون شما مضطر شده‌اید و نمی‌توانید هر دو را انجام بدهید، پس باید مهم را

ترک کنید و اهم را انجام بدهید. در پایان بحث یک روایتی از حضرت علی علیه السلام در مورد بحث خودمان که در جایی که سلامتی به خطر بیفتد ما چه کنیم؟

«اذا حضرت بلیه فجعلوا اموالکم دون انفسکم» هنگامی که حادثه ایی برای شما اتفاق افتاد، بلیه ای به وجود آمد در جهان، شما اموالتان را فدای جانتان کنید. اموالتان را رها کنید و جانتان را نجات بدهید. «و اذا نزلت نازلته فجعلوا انفسکم دون دینکم» اما اگر بلیه و حادثه ایی بر دین به وجود آمد، شما جانتان را فدای دین کنید. «واعلموا ان الهالک من هلك دینه» و بدانید هلاک شده کسی است که دینش هلاک شود. «و الحریب من سلب دینه» و در بعضی از کتب آمده «من حُرب دینه» غارت زده کسی است که دینش غارت شده باشد. پس دین مهم تر از جان انسان است و جان انسان مهم تر از مال انسان است. با توجه به نکاتی که عرض کردیم طبق آیات و روایات و ادله دینی در تراحم بین حفظ جان و مال، جان مقدم است. در تراحم جان و اصل دین، اصل دین مقدم است از آنجایی که حفظ النفس از مهمترین وظایف انسان است و از نظر شرعی واجب است و حفظ الصحه هم مقدمه حفظ النفس است، لذا از این باب حفظ الصحه هم واجب است. پس از باب احتیاط هم حفظ الصحه واجب است. در تراحم دو قاعده حفظ النفس و حفظ الصحه با حفظ الشعائر، حفظ النفس مقدم می شود، زیرا حفظ النفس، ملاک آن مشخص، اهمیتش روشن و اهم است، چون اهم از حفظ الشعائر است، مقدم می شود. البته اگر منظور از شعائر، علامت هایی است که انسان را به یاد خدا و عبادات می اندازد. اما اگر مراد از شعائر الله، اصل دین باشد، حفظ الشعائر حتی مقدم بر جان است. «و ما علیکم فی الدین من حرج و لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام». از این مستندات بر تقدم اهم و مهم استفاده می کنیم. در چنین موقعیتی که از یک طرف انجام اعمال عبادات جماعی موجب می شود، جان انسان در خطر بیفتد، از طرفی دیگر اگر انسان بخواهد مسائل بهداشتی را رعایت کند باعث می شود تعظیم شعائر اجرا نگردد. حال چه کنیم؟ باب تراحم است و حفظ النفس مقدم بر تعظیم شعائر می شود مگر در جایی که اصل دین در خطر بیفتد. فلذا در جایی که اصل دین در خطر باشد، فرمان وجوب جهاد داریم. اگر گفتند که جهاد واجب است برای حفظ دین، دیگر کسی نمی تواند بگوید من نمی روم که جانم به خطر می افتد. در غیر این صورت اگر بحث در بخش های از دین و مراتب پایین تر باشد، حفظ جان واجب است.

بنابراین اگر این اعمال جماعی باعث شود جان مردم به خطر بیفتد، و ما نتوانیم جان آن‌ها را حفظ کنیم و تعداد زیادی کشته شوند، بنابراین مجاز به برگزاری این اعمال نیستیم. مگر زمانی که بتوانیم جلوی این خطر را بگیریم که هر دو، هم حفظ النفس و هم تعظیم شعائر برگزار خواهد شد. مادامی که هر دو قابل انجام نیست، حفظ النفس اهم بوده و لذا مقدم بر شعائر است.

ایشان در پاسخ به سوال «بر طبق روایتی که فرمودید که فرار از طاعون واجب است، مگر در جایی که ماندن واجب است، آیا باید افراد را توجیه کنیم که اینجا ماندن واجب است؟ و ما می‌توانیم به جای آن‌ها تصمیم بگیریم؟» فرمودند:

روایتی از پیامبر است که فرمودند: در جایی که طاعون آمده، مردم مجازند از آن جا فرار کنند و جان خود را نجات دهند. الا در مواقعی که ماندن واجب باشد، گرچه ممکن است طاعون بگیرد. اگر مسئله طوری باشد که مسلمانان در خطر بیفتند، سرزمین اسلام به خطر بزرگتری بیفتد، تعدادی که برای حفظ سرزمین اسلامی و مسلمانان لازم است، باید بمانند.

مانند اینکه اکنون ما در سرزمین مرزی هستیم. اگر خدای نکرده مشکلی پیش آید که جان مردم در امان نباشد، مردم مجازند جان خود را برداشته و فرار کنند. اگر همه اینجا را ترک کنند، تروریست‌ها و اشرار به طور کامل اینجا را می‌گیرند و نمی‌توان آن‌ها را بیرون کرد. خب کسانی که مرزبان هستند و نیروهای امنیتی در حد ضرورت و لازم واجب است بمانند گرچه جان‌شان نیز به خطر بیفتد، باید احتیاط‌های لازم را بکنند. برای حفظ دین و سرزمین اسلامی و دفاع از دین و حدود اسلامی اگر کسی کشته شود، شهید است.

سوال: خانواده این سربازان چطور؟ آن‌ها هم در حکم سرباز و نیروهای امنیتی است که باید بمانند؟ و ما می‌توانیم به جای آن‌ها تصمیم بگیریم؟ فردی که در راس است به خانواده‌ها هم بگوید باشید؟

اگر در جایی که جان انسان در خطر باشد و بتواند نجات دهد به شرطی که به دین و اصل آن آسیب نزد یا خطر دیگری مثل ناموس نباشد، در این صورت به مقدار ضرورت می‌تواند در آن منطقه بماند و الا نه، براساس قاعده حفظ النفس باید آن‌جا را ترک کند مگر اینکه بتواند با رعایت نکات بهداشتی مانده و جان خود را حفظ کنند، اینجا تکلیف روشن است.

سوال اگر مراجع قانونی بنابر دلایل امنیتی نتوانند برای مردم مسئله را بیان کنند. صرف اینکه در راس مقام قانونی است می تواند این حکم را بدهد؟ آن چه در حکم مهم است ملاک اصلی حکم است. مسئولین و فرماندهان براساس آن ملاک امر می کنند، امرشان مطاع است؛ چه سربازان بدانند و چه ندانند. خود سربازان اگر حکم را بدانند باید براساس آن وظیفه را انجام دهند. دانستن و ندانستن حکم شرعی و حکم نظامی ضرورتی ندارد. آنچه مهم است حکم فرمانده است که براساس حفظ نفس یا حفظ اصل دین حکم می دهند.

سوال: در جایی که دروغ مصلحتی اهم از فتنه انگیزی باشد آیا دروغ مصلحتی عقاب ندارد؟

در این بحث که آیا دروغ مصلحتی داریم یا نه؟ بحث است که اگر جایی مجبور شدیم یکی را انجام دهیم؛ دروغ بگوییم مصلحتی یا راستی بگوییم که فتنه انگیز است که با آن فتنه‌ای عظیم رخ دهد.

در حالت عادی باید هر دو کار را ترک کنیم: هم دروغ و هم فتنه را. اما مجبوریم یکی را انجام دهیم. چون فتنه بدتر از دروغ است، دروغ باید گفت تا این فتنه و فساد انجام نگیرد، اما دروغ را ولو دروغ است، چون مصلحتی دارد، اهم بر مهم انجام می‌گیرد، دروغ غیر واقعی که فتنه‌ای را از بین می‌برد، نه راستی که ایجاد فتنه می‌کند. گرچه دروغ اشد و اکبر از قتل است.

سوال: فرمودید در تزامم بین دروغ و غیبت، غیبت ترک می‌شود و دروغ انجام می‌گیرد؟

ایشان فرمودند: بله زیرا در غیبت دو حق ضایع می‌شود: حق الله؛ که خلاف دستور الهی عمل کرده است و حق الناس؛ زیرا علیه کسی حرف زده و آبروی کسی را در خطر انداخته و حق او را ضایع کرده است. اگر بین این دو مجبور شدیم که یکی را انجام دهیم، کدام بر دیگری مقدم است؟ غیبت را ترک می‌کنیم چون دو حق در اوست.

در ادامه سوال کردند: اگر دروغ حق الله و هم حق الناس را داشته باشد چطور؟ ایشان فرمودند: اگر هر دو در یک حد باشند، این تخییر است، گاهی غیبت همراه با دروغ است و گاهی تنها غیبت است در این حالت غیبت همراه با دروغ باید ترک شود چون دو حق دارد اگر دروغی باشد که تنها حق الله و غیبتی باشد که هم حق الله باشد و حق الناس باشد. در این صورت باید غیبت ترک شود.

سوال: وظیفه تشخیص حکمت با خود مکلف است؟

در خصوص مسائل بدیهی که هر کس خودش می‌داند و تشخیص با خود انسان است، بحثی نیست. مثال، در مواردی حکم روزه گرفتن در حالت ضعف به خود مکلف واگذار شده است. در چنین مواردی خود مکلف می‌داند که ضعف می‌کند یا نمی‌کند، ملاک را خود شخص، تشخیص می‌دهد. اما در بیشتر موارد از متخصصین امر و فن ملاک را بگیریم، لذا در بسیاری از احکام، باید نظر مرجع تقلید را بدانیم، زیرا ما توان تشخیص ملاک احکام را نداریم.